خاطره

خاطراتی کوتاه از ۳ شهید لشکر ۳۱ عاشورا

مراسم سوم پسر مصادف شد با اربعین پدر

■ غلامحسین بهبودی

متن زیر سه خاطره از سه شهید دوران دفاع مقدس از لشکر خط‌شکن ۳۱ عاشوراست که با یاری کنگره ۱۰هزار شهید استان آذربایجان شرقی تهیه شده است.

سردار شهید حاج یوسف نساجی متین

راوی: مادر شهید

در کنکور سراسری در رشته الکترونیک دانشگاه صنعتی شریف پذیرفته شده بود و گفت می‌خواهم به جبهه بروم.

■ **قید تحصیل را زد**

راهی جبهه شد تا به فرمان امام لبیک گوید... برای چند روز به مرخصی آمده بود که پدرش سکته کرد و در بستر بیماری افتاد. پزشک معالجش گفت او بیشتر از ۱۰روز زنده نمی‌ماند. یوسف در تمام این مدت هم و غمش شده بود مراقبت از پدر؛ به قول خودش می‌خواست اندکی از زحمات او را جبران کرده باشد. پدر درگذشت و مراسم پایان پذیرفت. روزی یوسف آمد و گفت می‌خواهد به جبهه برگردد. از او خواستم بماند و در این شرایط تنهایم نگذارد، اما او تصمیمش را گرفته بود و اصرارش برای رفتن مرا هم راضی کرد. گفت: «اگر زنده باشم برای مراسم چهلم خودم را می‌رسانم، اگر نه که هیچ» موقع خداحافظی وقتی از من دور می‌شد حس کردم برای آخرین بار است که می‌بینمش. همین هم طور شد، او رفت و مراسم سومش مصادف شد با چهلم پدر.

سردار شهید نورالدین مقدم

راوی: سردار احمد جهانسری

قرار بود عملیاتی در هور انجام شود. تمام نیروها و امکانات برای رسیدن به منطقه عملیاتی باید از آب می‌گذشتند. ما جز قایق‌های موتوری کوچک چیزی نداشتیم و هرگز به ذهنمان خطور نمی‌کرد که خشاپارهای غنیمتی پوسیده را می‌توان به کار گرفت، اما نورالدین روز و شب روی خشاپارها کار می‌کرد. شب و روز در آب بود و آنها را تعمیر می‌کرد. هیچ‌وقت هم خسته نمی‌شد، عملیات آغاز شد. انتقال مهمات با قایق به کندی پیش می‌رفت. با هر قایق فقط ۲۰ تا ۳۰ گلوله خمپاره را می‌شد به معرکه رساند، اما وقتی خشاپارها وارد عمل شدند کارها سرعت گرفت. همان خشاپارهای پوسیده غنیمتی انبوه موشک‌های کاتیوشا را به جلو برد. نورالدین در تلاش و تکاپو کار می‌کرد و فرمان می‌داد. اینجا فهمیدیم که آقا مهدی باکری برای چه نورالدین را به فرماندهی زرهی انتخاب کرده است. اینجا بود که فهمیدیم چرا حمید باکری می‌گفت اگر در لشکر افرادی مثل نورالدین مقدم داشته باشیم، این لشکر از لحاظ نگهداری اموال نمونه می‌شوند.

سردار شهید کریم عارفی

راوی: حاج علی جهانگیری

در عملیات خیبر حدود ۹ کیلومتر عقبه منطقه نبرد ما را آب پوشانده بود. حجم آتش دشمن بسیار زیاد بود و باید با چنگ و دندان جزایر را نگه می‌داشتیم یا باید تسلیم می‌شدیم یا اینکه عقب نشینی می‌کردیم که در این صورت در نیزارها غرق می‌شدیم. حاج همت فرمانده لشکر ۲۷ حضرت رسول(ص) و آقا مهدی باکری و چند از فرماندهان در جزایر مجنون حضور داشتند. در آن اوضاع و احوال جنگ و آتش و خون، کریم گفت: سیل‌بندی هست که اگر آن را منفجر کنیم، آب تمام سطح آنجا را می‌گیرد و موجب می‌شود تانک‌های عراقی زمین‌گیر شوند. گفتم به فرماندهان بگو ببین چه نظری دارند. کریم گفت با موتور رفتم شناسایی کردم، اگر به آنها بگوییم هر کدام حرفی می‌زنند و زمان تلف می‌شود. او رفت و با دو نفر دیگر برگشت و گفت ما کار را تمام کردیم. پرسیدم آب آمد؟ گفت آب آمد و فردا صدایش در می‌آید. کریم همانطور که پیش‌بینی کرده بود با انفجار آن سیل‌بند آب تمام منطقه را احاطه کرد و عراقی‌ها از پیشروی ناامید شدند.

تشییع پیکر شهید مرتضی شادلو

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر سردار شهید مرتضی شادلو از شهدای جهاد سازندگی دفاع‌مقدس

حاج مرتضی خانواده‌اش را برای حضور در جبهه فلسطین آماده می‌کرد!

■ **شکوفه زمانی**

حاج مرتضی شادلو مسئول پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد سازندگی استان سمنان بود که در ۲۳ بهمن سال ۶۳ بر اثر انفجار مین در سردشت به شهادت رسید. او به دلیل حضور مستمر در مناطق عملیاتی مجبور شده بود خانواده‌اش را به سردشت ببرد و به رغم وجود ضدانقلاب، آنها را در یک منطقه عملیاتی محروم ساکن کند. سراسر جبهه‌های نبرد، شاهد عملیات مهندسی گروه جهادی بود که حاج مرتضی آنها را فرماندهی می‌کرد. برای آشنایی با سیره و سبک زندگی سردار شهید مرتضی شادلو پای صحبت‌های معصومه شادلو خواهر شهید نشستیم.

■ **صوت زیبای اذان**

من متولد ۱۳۵۰ در روستای محمدآباد گرمسار هستم. شهید ۱۲ سال از من بزرگ‌تر بود. ما هفت خواهر و برادر بودیم و مرتضی فرزند دوم خانواده. پدرمان مرحوم حاج‌علی شادلو کشاورز بود و مادرمان صدیقه صابری هم زنی مذهبی و معتقد. مرتضی از همان نوجوانی در کنار تحصیل کار می‌کرد و برای خودش استاد کاشی‌کاری شده بود. برادرم صدای زیبایی داشت و اذان‌های سه وقت نماز را با صدای زیبا و رسایی می‌گفت.

■ **تشکل انقلابی دانش‌آموزان**

برادرم از مهر ۱۳۵۷ در هنرستان و خارج از آن فعالیت‌های انقلابی می‌کرد و با علاقه تمام کتاب‌های شهید مطهری و دکتر شریعتی را مطالعه و در تکثیر و پخش اعلامیه‌های امام‌خمینی(ره) فعالیت داشت. حتی یک‌بار هم قبل از انقلاب دستگیر شد که بعد از مدتی او را آزاد کردند.

برادرم در هنرستان توانسته بود یک تشکل مخفی با حضور تعدادی از دانش‌آموزان مستعد و مؤثر ایجاد کند و همین موضوع باعث درگیری مدیر هنرستان اویسی و بعضی از همکارانش شده بود. آن زمان برادرم توانست با درایت، خود را از آن درگیری‌ها خلاص کند و جلوی هرگونه بهانه را برای اخراج خود و دوستانش بگیرد. ایشان علاوه بر اینکه هنرستان را تعطیل می‌کرد، دانش‌آموزان را برای شرکت در راهپیمایی سوق می‌داد. بعدها به همراه همین اعضای تشکل مخفی در راهپیمایی‌های تهران حضور فعال داشت.

■ **از گنبد تا کردستان**

مرتضی در مسئله مبارزه و جهاد، یک آدم بسیار خستگی‌ناپذیر بود. او بعد از گرفتن دیپلم فنی‌اش به عضویت کمیته انقلاب اسلامی و سپس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد. با شروع اغتشاش در گنبد و کردستان در سال‌های ۵۸ و ۵۹ راهی آن مناطق شد. در پاکسازی شهرهای کامیاران، سنندج، قروه، بیجار و تکاب شرکت فعال داشت.

شهید در سال ۱۳۶۰ پس از آغاز جنگ تحمیلی به عضویت جهاد سازندگی گرمسار درآمد و بسیجی‌وار به صورت داوطلبانه به مناطق عملیات جنوب عازم شد. آنجا در ستاد پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی به عنوان راننده آمبولانس و سپس راننده لودر در واحد مهندسی ستاد پشتیبانی مناطق جنگی جنوب مشغول شد.

■ **شکست حصر سوسنگرد**

مرتضی در عملیات آزادسازی سوسنگرد، طریق‌المقدس، الی‌بیت‌المقدس، فتح‌المبین، والفجر ۲، والفجر ۴ و خیبر حضور مستقیم و فعالی داشت. آنطور که دوستانش می‌گویند، بسیار شجاع و نترس بود. برای همین به خاطر شهامت و ایثارگری که داشت در عملیات برون‌مرزی مسلم‌بن‌عقیل مسئولیت یکی از محورهای عملیات به او سپرده شد.

در مقطعی که مسئولیت فرماندهی پشتیبانی جنگ جهاد استان سمنان در مناطق عملیاتی کردستان به او واگذار شد، در مدت زمان کوتاهی توانست پل ۱۴۰رودخانه سیمینه رود و جاده ۴۰ کیلومتری شاهین دژ بوکان را به پایان برساند. همینطور به عنوان مسئول گروه مهندسی پشتیبانی جنگ جهاد در احداث بزرگراه ۱۴ کیلومتری سیدالشهدا(ع) شرکت کرد. همانجا شیمیایی شد، ولی جبهه را ترک نکرد و بعد از مداوا دوباره به جبهه برگشت.

■ **حضور در شهر سردشت**

جواد امامی یکی از همرزمان برادرم می‌گفت من و حاجی به همراه خانواده در یک منزل به مدت شش ماه در سردشت زندگی کردیم. خانه‌ای بسیار کوچک و از لحاظ ایمنی بسیار خطرناک بود، زیرا در آن منطقه بیشتر ساعات شبانه‌روز درگیری مسلحانه وجود داشت و گلوله خمپاره و تیربار بسیار به اطراف منزلمان اصابت می‌کرد. به حاجی گفتم بهتر است با این وضع خانواده را به تهران یا ارومیه منتقل کنیم! حاجی در جواب گفت «بگذار عادت کنند. فردا که بخواهیم برویم و فلسطین را آزاد کنیم، باید خانواده را به لبنان ببریم. آن وقت دیگر خانواده به این وضع عادت کرده‌اند و مشکلی نداریم.»

همرزمانش تعریف می‌کردند حاجی با آنکه فرمانده منطقه بود، زمانی که شب رزمندگان برای استراحت در خواب بودند، با وجود خطراتی که در منطقه وجود داشت یک کامیونی از کالای درخواستی رزمندگان را می‌آورد و به تنهایی بارها را خالی می‌کرد. وقتی که رزمندگان برای نماز صبح از خواب بیدار می‌شدند، به او می‌گفتند چرا ما را بیدار نکردید تا کمکتان کنیم.

> حاجی با آنکه فرمانده منطقه بود، زمانی که شب رزمندگان برای استراحت در خواب بودند، با وجود خطراتی که در منطقه وجود داشت یک کامیونی از کالای درخواستی رزمندگان را می‌آورد و به تنهایی بارها را خالی می‌کرد

■ **زلیجان را خدا شکافت!**

در پیرانشهر و در منطقه هنگ‌آباد چندین روستا بود که پس از انقلاب جولانگاه ضدانقلاب شده بودند. امکان پاکسازی این روستاها خیلی کم بود. برادران ارتشی نیز پس از چندین نوبت عملیات نتوانسته بودند به نتیجه‌ای برسند تا اینکه با هماهنگی جهاد، فرماندهی محور به برادرم حاج مرتضی سپرده شد. او با استقرار چندین دستگاه لودر و بولدوزر، توانست طی مدت کوتاهی با احداث جاده، عقبه نیروهای ارتشی را تأمین کند. ظرف چند روز، منطقه از لوث وجود ضدانقلاب طی عملیاتی با نام فتح و با رمز «یا زهرا (س)» پاکسازی شد.

برادرم و تیم همراهش توانستند با احداث جاده‌ای، تنگه زلیجان را که هم برای رزمندگان و هم برای دشمن حیاتی بود، باز کنند. فردا بعد از بازشدن تنگه، بچه‌های تبلیغات جهاد در محل تنگه، تابلویی را با مضمون «زلیجان را خدا شکافت» نصب کردند.

با کمک همین جاده ۲۰کیلومتری و بازشدن زلیجان بود که نیروهای نظامی و عملیاتی توانستند با استفاده از غفلت دشمن توپخانه بعثی‌ها را تصرف کنند.

■ **عقد با لباس بسیجی**

برادرم سال ۱۳۶۱ ازدواج کرد. مادرزنش کت و شلوار شیکی از ناصرخسرو برایش خریده بود، اما هر چه مادر و پدر عروس گفتن لباس دامادی را تنت کن و سر سفره عقد بنشین، شهید قبول نکرد و با همان لباس بسیجی که تمیز و شیک بود، عقد کرد و به لباس بسیجی‌اش هم افتخار می‌کرد.

برادرم سال ۱۳۶۲ به حج تمتع مشرف شد. شجاعتش زبانزد بچه‌های جبهه و جنگ بود. به گفته همسرش تمام علاقه شهید حضرت‌زهرا (س) بود که با شنیدن نام مبارک آن حضرت حالش عوض می‌شد. به خاطر همین ارادت بود که اسم دخترش را زهرا گذاشت تا هر بار که او را صدا می‌زند، نام آن بزرگوار در ذهنش تداعی شود.

■ **دیدار با حضرت آقا**

برادرم دو روز قبل از شهادتش برای ملاقات با آیت‌الله خامنه‌ای که آن موقع رئیس‌جمهور بودند برای جلسه‌ای به سمنان رفت و یک روز بعد از جلسه برگشت. فکر و ذکرش بچه‌های رزمندگان بود، می‌گفت: «اگر ما راه و سنگر درست نکنیم، جان رزمندگان در خطر است.» یک روز بعد خبر شهادت برادرم را به ما دادند.

> در مقطعی که مسئولیت فرماندهی پشتیبانی جنگ جهاد استان سمنان در مناطق عملیاتی کردستان به او واگذار شد، در مدت زمان کوتاهی توانست پل ۱۴۰رودخانه سیمینه رود و جاده ۴۰ کیلومتری شاهین دژ بوکان را به پایان برساند. همینطور به عنوان مسئول گروه مهندسی پشتیبانی جنگ جهاد در احداث بزرگراه ۱۴ کیلومتری سیدالشهدا(ع) شرکت کرد

■ **میدان مین و شهادت**

یکی از همرزمان برادرم تعریف می‌کرد روز شهادت حاج‌مرتضی، هلی‌کوپتر ارتش برای انجام مأموریتی ویژه قرارگاه را ترک کرده بود. حاجی از من خواست به منطقه برویم. جاده به علت بارش برف صعب‌العبور شده بود. ضد انقلابی هم در منطقه حضور فعال داشتند. به همین دلیل دوستان اصرار می‌کردند تا هنگام بازگشت هلی‌کوپتر صبر کنیم، ولی حاجی قبول نمی‌کرد و می‌گفت: «اگر کنار بچه‌ها نباشیم فکر می‌کنند که از آنها غافل شده‌ایم.» گفتم حاجی شما بمانید من می‌روم! شهید گفت «نه من به این راه‌ها و مسیرها آشنایی کامل دارم. شما ممکن است راه را گم کنید.» حاجی رفت و بعد از چند ساعت با سر و روی پر از برف به همراه بلدوزر آمد. در همان حال که به راننده بلدوزر مسیر حرکت را نشان می‌داد، ناگهان مین ضدخودرویی که زیر چند متر برف دفن شده بود، منفجر شد. ترکش مین به چشم‌های حاجی خورد و تیغه بلدوزر روی سر و کتفش افتاد و حاج مرتضی همانجا به شهادت رسید.

■ **عکس یادگاری آقا**

از برادرم یک فرزند به نام زهرا که متولد ۳۰ آذر ۱۳۶۳ است به یادگار مانده. فرزند شهید ۵۳ روزه بود که پدرش در ۲۳ بهمن ۱۳۶۳ به شهادت رسید. حضرت آقا سال ۱۳۶۴ که رئیس‌جمهور بودند با خانواده شهدا دیداری انجام دادند و در همین دیدار با تنها فرزند برادرم عکس گرفتند.

■ **انقلاب متعلق به امام زمان(عج) است**

برادرم وصیتنامه زیبایی دارد. حرفی که آن موقع شهید زده است مربوط به کسانی می‌شود که به این نظام بی‌تفاوت هستند. او در وصیتنامه‌اش می‌نویسد: «آن عده‌ای از مردم که در حالت بی‌تفاوتی به سر می‌برند، کمی بیندیشند. فکر کنند تا دیر نشده برگردند به دامان اسلام که اسلام دین رحمت است. از اینکه گوشه و کنار می‌نشینند و پشت انقلاب حرف می‌زنند، مگر این انقلاب چه کرده است؟ همین بس که انقلاب ما را از اوج ذلت به کمال عزت رسانده و سربلند زندگی کردن را به ما آموخته است. باید بدانند انقلاب متعلق به امام زمان است و با این حرف‌ها از بین نمی‌رود. بترسید از قیامت که روز سختی است و دیگر بازگشتی نیست و دیگر پشیمانی سودی ندارد.

امیدوارم که جنگ بین اسلام و کفر به نفع اسلام به پایان برسد و حکومت جهانی مهدی(عج) هرچه زودتر سایه‌اش بر کره زمین گسترده گردد و جهان پر از عدل و داد شود. به امید پیروزی اسلام و نابودی کفار و منافقین.»

پیکر برادرم در گلزار روستای محمدآباد گرمسار به خاک سپرده شد. مردم این روستا همواره به این شهید توجه خاصی دارند.

سمت راست شهید مرتضی شادلو

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۹۱۳

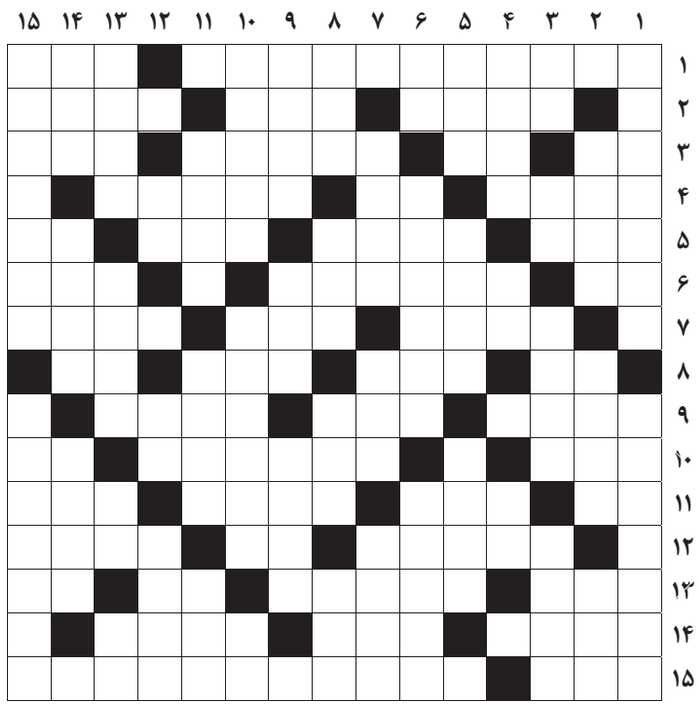

از راست به چپ

■ ۱- از عوامل مهم نارسایی کلیه و بروز سکته در افراد چاق و سن بالا - واحد شمارش مغازه ■ ۲- اثر شکسپیر - نوشابه قدیمی - کارآگاه به دنبال آن است ■ ۳- برادر عرب - لاف توخالی - از شهدای مظلوم مدافع امنیت - دندان آذری ■ ۴- برج کبوتر - رود شرعی - کارنامک ■ ۵- نوعی زمین تنیس - مسجد بزرگ شهر - وقت و زمان معین - وحشی ■ ۶- راندن مزاحم - دوره بت‌پرستی پیش از اسلام - توبه‌اش مرگ است ■ ۷- از شهرهای اقماری تهران - وسیله پرواز پرنده - نوعی شیرینی ■ ۸- گلو در گویش تهرانی‌ها - صدای بم - جزیره زادگاه ناپلئون - ساز شاکی ■ ۹- جنجالی - پلنگ - رفتار و روش ■ ۱۰- شکل و ریخت - معادل آباژور - مادر لر ■ ۱۱- انتها - واحد شمارش گردو - نویسنده لبه تیغ - همسایه ■ ۱۲- کشور گازی - رود آرام - کودن ■ ۱۳- همگروه ایران در جام جهانی قطر - پرستشگاه یهودیان - زنده - حشره جهنده ■ ۱۴- فرزند فریدون - درخت قالیبافان - گیاهی نهانزا ■ ۱۵- پسوند آلودگی - نویسنده رمان آزادی یا مرگ

از بالا به پایین

■ ۱- محصول به دست آمده از طریق زراعت یا صنعت - کار بسیار پرزحمت ■ ۲- نوعی قالی با پرزهای بلند - جذام - همسر یعقوب (ع) ■ ۳- شاه بی‌شین - ماه سرد - مظهر استقلال ملی هر کشور - دانه گیاه کتان ■ ۴- همسرامام حسن(ع) - پارگی کاغذ - سنبل کوهی ■ ۵- فرزند شایسته - طرف - ضد حمله ■ ۶- پوستین وارونه - دزد ناشی به آن می‌زند - حرف یازدهم یونانی ■ ۷- مرد بی زن - چاقی - حاجت ■ ۸- دفعه - بهتر است این یکی را در خودمان بیشتر ببینیم تا دیگران - ایتالیای باستان - خانه ■ ۹- گندمگون - درخت انگور - بی‌هنر پیچ‌پیچ ■ ۱۰- ابزار - استان مابین اصفهان و کرمانشاه - واحد بازی تنیس ■ ۱۱- سالاد چینی - نام قدیم تایلند - دعای چشم زخم ■ ۱۲- شیره انگور - یزدان - از طوایف سیستان ■ ۱۳- نوکر - گیاه دارویی سرشار از ویتامین D - مکان و آشیان - سرکه ■ ۱۴- زمان زودگذر - رسوب سرکه - نوعی آش با گندم و جو ■ ۱۵- عملی که باعث جلب محبت دیگران می‌شود - پایتخت ونزوئلا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۹	۱					۸		
۷						۲		
۶					۲	۴		
				۵				
۴	۸	۹						
							۱	۴
		۵	۳					
							۸	۳
		۴	۱				۹	۶

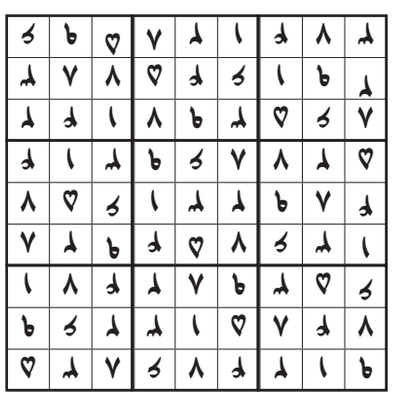

جدول کلمات متقاطع
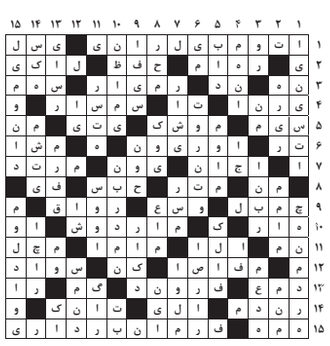
پاسخ جدول شماره ۶۹۱۲